

## در آمدی بر جامعه‌شناسی هنر و ادبیات

نعمت الله فاضلی \*

«چکیده»

جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، شاخه‌ای از علم جامعه‌شناسی است که ساخت و کارکرد اجتماعی هنر و ادبیات و رابطه‌ی میان جامعه و هنر و قوانین حاکم بر آنها را بررسی می‌کند. این شاخه علمی در ایران بسیار نوپاست. در مقاله حاضر تلاش نویسنده آن است تا به نحو مجمل و مختصر موضوع، هدف، تاریخچه، نظریه‌ها، رهیافتهای جامعه‌شناختی و انواع بررسیهای آن را توضیح دهد و کتابهای جامعه‌شناسی هنر و ادبیات را که به زبان فارسی منتشر شده‌اند، معرفی کند. مقاله در پنج بخش سامان یافته است: بخش نخست به تعریف و مسائل و موضوعات جامعه‌شناسی هنر و ادبیات اختصاص دارد، و در بخش دوم تاریخ جامعه‌شناسی هنر و ادبیات از قرن هیجدهم تا امروز، و در بخش سوم، رهیافتهای اصلی در نظریه‌های جامعه‌شناسی هنر و ادبیات در چهار رهیافت: ۱- علیت معرفتی ۲- علیت اجتماعی ۳- علیت متقابل و ۴- رهیافت ارتباطی -

نمادی، توضیح داده شده است.

بخش چهارم مقاله، انواع تحقیقات در زمینه جامعه‌شناسی هنر و ادبیات را در بر دارد و آخرین بخش آن نیز به کتابشناسی جامعه‌شناسی هنر و ادبیات اختصاص دارد که مشخصات کتابهای فارسی در زمینه جامعه‌شناسی هنر و ادبیات که تا سال ۱۳۷۴ انتشار یافته‌اند در آن آمده است.

### مقدمه

یکی از خصیصه‌های فرهنگی قرن بیستم رشد علوم اجتماعی و توسعه بینش جامعه‌شناختی (Sociological Imagination) است. نفوذ بینش جامعه‌شناختی در زمینه‌های مختلف زندگی انسان، طی یک قرن اخیر چنان عمیق و گسترده بوده که موجب شکل‌گیری پیدایش صدها شاخه کوچک و بزرگ علمی و دانشگاهی در زمینه علوم اجتماعی شده است. شاخه‌های مختلف جامعه‌شناسی مانند جامعه‌شناسی خانواده، شهری، روستایی، صنعتی، کار و شغل، سازمان و مدیریت و نظایر آن، از یکسو معرف توسعه چشمگیر جامعه‌شناسی، طی یک قرن اخیر و از دیگر سو نشان دهنده آن هستند که انسان در پی تبیین و تفسیر تمامی ابعاد زندگی و دستاوردهای مختلف خود به کمک بینش جامعه‌شناختی است. به هر حال چنین به نظر می‌رسد که بینش جامعه‌شناختی از الزامات ساخت فرهنگی دوره ماست و نوعی جبر اجتماعی (Social Determination) این بینش را توسعه می‌دهد.

تفسیر جامعه‌شناختی دستاوردهای فرهنگی، یکی از ابعاد نفوذ بینش جامعه‌شناختی در روزگار ماست و همان طور که آرنولد هاووزر گوشزد می‌کند «این روزگار همیشه نبوده [است] و برای همیشه هم ادامه نخواهد یافت و نتایج و رهاوردهای آن نیز آخرین کلامها نخواهد بود» (هاووزر، ۱۳۶۳: ۱۴) تا پیش از آنکه روزگار دانش جامعه‌شناختی سپری شود بهترین کاری که می‌توان کرد درک کامل بینش جامعه‌شناختی در حیطه دستاوردهای فرهنگی و کسب خودآگاهی نسبت به آن است. بینش جامعه‌شناختی به ما کمک می‌کند تا به نحو بهتری آثار هنری و فرهنگی را بشناسیم، تفسیری عملی و کاربردی از این آثار به دست آوریم و به بهترین وجه از آثار هنری برای حل مسائل و بحرانهای انسان امروزی استفاده کنیم. رشته‌های مختلف جامعه‌شناسی مانند جامعه‌شناسی دین، جامعه‌شناسی فلسفه،

جامعه‌شناسی علم و جامعه‌شناسی هنر، محصول تأملات جامعه‌شناسانه انسان قرن بیستم در حوزه فرهنگ است که هر کدام از آنها به صورت یک نظام علمی با موضوع، هدف و روشهای خاص آن شناخته شده‌اند و مجموعه آنها نظام علمی گسترده تری به نام جامعه‌شناسی فرهنگ (Sociology of Culture) را تشکیل می‌دهند. در این مقاله، یکی از زیرمجموعه‌های جامعه‌شناسی فرهنگ، یعنی جامعه‌شناسی هنر و ادبیات و به تعبیر دقیقتر، جامعه‌شناسی هنر (Sociology of Art) را توضیح می‌دهیم. اگر چه بیش از چند دهه از عمر جامعه‌شناسی هنر و ادبیات در جهان می‌گذرد و صدها کتاب و هزاران مقاله در این زمینه منتشر شده، لیکن متأسفانه تعداد اندکی کتاب یا مقاله در این زمینه به زبان فارسی تألیف یا ترجمه شده است و این شاخه علمی هنوز در ایران مانند دیگر شاخه‌های جامعه‌شناسی توسعه نیافته است و سالهای طفولیت خود را سپری می‌کند. لذا اصول، مبانی، روش و مسائل آن هنوز به درستی توضیح داده نشده است. از این رو در این نوشتار به طور مختصر مطالب زیر را بررسی می‌کنیم:

- موضوع و هدف جامعه‌شناسی هنر و ادبیات
- تاریخچه جامعه‌شناسی هنر و ادبیات
- رهیافت‌های جامعه‌شناختی هنر و ادبیات
- انواع بررسیها در جامعه‌شناسی هنر و ادبیات
- کتابشناسی جامعه‌شناسی هنر و ادبیات

#### ۱- موضوع و هدف جامعه‌شناسی هنر و ادبیات

جامعه‌شناسی به عنوان یکی از رشته‌های علوم اجتماعی به مطالعه علمی پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد، یعنی جنبه‌هایی از زندگی انسان را که از عضویت او در جامعه ناشی می‌شود، بررسی می‌کند. «جامعه‌شناسی به کمک روشهای علمی خاص، نهادها، روابط و رفتارهای اجتماعی انسان را از نظر ساخت، کارکرد، پویا و دگرگونی بررسی و تجزیه و تحلیل، مقایسه و طبقه‌بندی می‌کند و با نگرشی ویژه به علل اجتماعی، در جستجوی قوانین حاکم بر حیات جامعه از دیدگاههای گوناگون است.» (محسنی، ۱۳۶۶: ۱۳۰) این تعریف از

جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که از نظر جامعه‌شناسی، هنر و ادبیات نیز مانند خانواده، حکومت، آموزش و پرورش و ... یک نهاد اجتماعی است، یعنی هنر و ادبیات نیز ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد. بنابراین بر اساس تعریفی که از جامعه‌شناسی ارائه شد، می‌توانیم جامعه‌شناسی هنر و ادبیات را این‌گونه تعریف کنیم:

«جامعه‌شناسی هنر و ادبیات شاخه‌ای از علم جامعه‌شناسی است که ساخت و کارکرد

اجتماعی هنر و ادبیات و رابطه‌ی میان جامعه و هنر و قوانین حاکم بر آنها را بررسی می‌کند.»

بر اساس این تعریف، می‌توانیم مسأله‌های اصلی جامعه‌شناسی هنر و ادبیات را توضیح دهیم. برخی سؤلهایی که از بدو تولد جامعه‌شناسی هنر، همواره فراروی دانشمندان و پژوهشگران این رشته‌ی جدید علمی وجود داشته که معرّف موضوع این رشته علمی است چنین است:

چگونه هنر و ادبیات بر ارزشها، هنجارها، اعتقادات، ساخت طبقاتی، تصمیم‌گیریهای سیاسی، آموزش و پرورش، شیوه‌های زندگی و به طور کلی شیوه‌های نگرش بر جهان مؤثر واقع می‌شود؟ و به همین ترتیب چگونه تمام عوامل مذکور و جامعه بر تکوین، رشد و توسعه هنر اثر دارد؟ آثار هنری یا محصولات هنری تا چه حد به وسیله جامعه شکل می‌گیرد، تولید می‌شود و اشاعه می‌یابد و برعکس، چگونه آثار هنری بر شکل‌گیری، توسعه و تحوّل جوامع اثر می‌گذارد؟ رابطه بین واقعیت و زیبایی در تکوین آثار هنری چگونه است؟ و...

جامعه‌شناختی هنر و ادبیات با پذیرش این فرض آغاز می‌شود که یک اثر هنری و ادبی، فرآورده یا تولیدی اجتماعی است، اما در رهیافت سنتی، هنر و ادبیات معمولاً پدیده‌ای رمانتیک، راز آمیز، آفریده سر آمدها و نخبگان است و این رویکرد، اساساً هنر و ادبیات را پدیده‌ای برتر از هستی، جامعه و زمان می‌شمارد. جامعه‌شناسی هنر که در پی تبیین ابعاد مکانی و زمانی هنر است و بر خلاف رویکرد سنتی - که صرفاً به ارزشها و یا عناصر زیبایی شناختی آثار توجه دارد - تلاش می‌کند تا بسیاری از عناصر غیر زیبایی شناختی را که در شکل و محتوای آثار هنری و ادبی سهم هستند، نشان دهد و بویژه بر سهم عوامل اجتماعی و چگونگی و نوع محتوا یا شکل آثار هنری تأکید دارد. یکی از راههای شناخت قلمرو جامعه‌شناسی هنر، نشان دادن زمینه‌ها و مسائلی است که صاحب‌نظران و محققان این شاخه

علمی تاکنون به آن توجه کرده‌اند. در زیر به برخی از این مسائل اشاره می‌کنیم:

- ساخت اجتماعی و خلاقیت هنری
- همسانی ایدئولوژی و هنر
- طبقه اجتماعی هنرمند
- آگاهی جمعی در هنر
- هنر به منزله تولید اجتماعی
- هنر به مثابه ارتباط اجتماعی
- تکنیک و صنعت و تأثیر آنها بر هنر
- سازمانهای هنری و اشاعه هنر
- اشتغال هنری و پرورش هنرمندان
- هنر و بورژوازی
- عوامل اقتصادی و پیوند آنها با هنر
- استقلال زیبایی شناختی و سیاست فرهنگی
- مداخله سیاسی در حوزه هنر
- ابعاد زیبایی شناختی هنر و ابعاد زیبایی شناختی واقعیت
- التزام و تعهد اجتماعی هنر
- فلسفه اجتماعی هنر
- تاریخ اجتماعی هنر

## ۲- تاریخچه جامعه‌شناسی هنر و ادبیات

در گذشته، هنرها را بر اساس ذوق و طبع نویسنده و خالق اثر هنری تبیین می‌کرده‌اند و همان طور که شوکینگ متذکر شده است «تاریخ ادبیات و بویژه، هنر تا این زمان بیشتر توجه خود را منحصرأً به اثر هنری و شخص هنرمند معطوف داشته است». (شوکینگ، ۱۳۷۳: ۱۱) در نتیجه مدت زمان زیادی نیست که مخاطبان آثار هنری یا هنر پذیران، محیط و زمان نیز در بررسیها و نقدهای هنری جایگاهی یافته‌اند. برای مردمانی که در عصر رودکی و

خاقانی می‌زیسته‌اند، «هنر و ادبیات» تافته‌ای جدا بافته از زندگی و محیط اجتماعی بود که نوعی «اشرافیت فرهنگی» توجیه‌کننده آن است.

بررسی ادبیات و هنر با توجه به عوامل بیرونی و آن نهادهایی که خارج از ادبیات و هنر قرار دارند و بر آن اثر می‌گذارند یا از آن تأثیر می‌پذیرند، از قرن نوزدهم آغاز می‌شود. قرن نوزدهم دوره قوت گرفتن تفکرات اجتماعی است. در حدود سال ۱۸۰۰ م. آگاهی از ابعاد اجتماعی ادبیات و هنر آغاز می‌شود.

در این هنگام مادام دواستال نخستین اثر در زمینه بررسی اجتماعی هنر را با نام ادبیات از منظر پیوندهایش با نهاد های اجتماعی منتشر می‌کند. دواستال در گفتار نخست این اثر، نظر خود را چنین بیان می‌کند: «من بر آنم که تأثیر دین، آداب و رسوم و قوانین رابر ادبیات و متقابلاً تأثیر ادبیات را بر آنها بررسی کنم.» در واقع او می‌خواهد کاری را که یکی از مراجع فکریش (منتسکیو) در مورد تاریخ حقوق، با نوشتن روح القوانين انجام داد، در مورد ادبیات انجام دهد و «روح الادبیات» را بنویسد. (اسکارپیت، ۱۳۷۴: ۱۲)

از ۱۸۰۰ م به بعد، توجه به ابعاد اجتماعی هنر توسعه یافت و بسیاری در این زمینه به پژوهش پرداختند. هیپولیت تن (H. Tain) یکی از پیشگامان در جامعه‌شناسی هنر و ادبیات است. تن در کتاب فلسفه هنر، هنرها و ادبیات را با آداب و عادات و عقاید اجتماعی مرتبط می‌سازد و مقدمات نوعی جامعه‌شناسی هنر را طرح ریزی می‌کند. او نقش سه عامل نژاد، محیط و زمان را در ادبیات توضیح می‌دهد (آشتیانی، ۱۳۵۵: ۱۷۸). رساله‌ای که در نیمه اول قرن نوزدهم، مارکس و انگلس تحت عنوان درباره ادبیات و هنر نوشتند، آموزه‌های جامعه‌شناختی تازه‌ای در باره هنر و ادبیات ارائه کرد. هربرت مارکوزه در رساله مجمل خود، بعد زیباشناختی، آرای جامعه‌شناختی مارکس درباره ادبیات و هنر را این گونه خلاصه می‌کند:

۱- میان هنر و اساس مادی با میان هنر و تمامی مناسبات تولید، رابطه‌ای مشخص وجود دارد. همراه با دگرگونی در مناسبات تولید، هنر نیز همچون بخشی از رو بنا تغییر شکل می‌یابد. اگر چه ممکن است نظیر سایر ایدئولوژیها از دگرگونی اجتماعی، عقب بیفتد یا پیشاپیش آن را اعلام کند.

۲ - میان هنر و طبقه اجتماعی رابطه معینی وجود دارد. تنها هنر اصیل و حقیقی و مترقی، هنر طبقه بالارو است و هنر، آگاهی این طبقه را بیان می کند.

۳ - در اثر عامل سیاسی و عنصر زیبایی شناختی، محتوای انقلابی و کیفیت هنری با هم تلاقی می کنند.

۴ - نویسنده، موظف است منافع و نیازهای بالارو را اعلام و بیان کند.

۵ - یک طبقه رو به زوال یا نمایندگانش قادر به تولید چیزی جز هنر «منحط» نیستند.

۶ - غرض از واقعگرایی (رنالیسم) به هر معنا، آن شکل هنری است که به بهترین وجه ناظر بر روابط اجتماعی است از این رو رنالیسم، شکل هنری «صحیح» است. (مارکوزه، ۱۳۶۸: ۱۱۲).

با گسترش مارکسیسم و اشاعه آن در سطح جهان، زمینه های رشد و شکوفایی جامعه شناسی هنر و ادبیات نیز مهیا شد و افکار مارکس و فلسفه اجتماعی اندیشه مارکس نقش بسزایی در پیدایش و نضج جامعه شناسی هنر ایفا کرد. در قرن بیستم بیش از همه متفکران مارکسیست در تحکیم جامعه شناسی هنر و ادبیات کوشش کردند. چنان که خواهیم دید جورج لوکاج، لوسین گلدمن و ماکس شلراز بنیانگذاران این رشته از فیلسوفان برجسته مارکسیسم هستند.

در ۱۸۸۹م. گویو (M.GUYAV) کتاب هنر به مثابه یک پدیده جامعه شناختی را نوشت. گویو در این اثر از هماهنگ بودن محرکات اجتماعی با تأثیرات زیبایی شناختی در ذهن، سخن راند و اشتراک تأثیرات همگون زیبایی شناختی افراد را با هم در برابر آثار هنری، نوعی آگاهی اجتماعی تلقی کرد. به نظر گویو هنر نیز مانند دیانت یا جهان بینها در برگیرنده گونه ای انسان گون گرایی (Anthropomorphism) و جامعه سان گرایی (Sociomorphism) است (آشتیانی، ۱۳۵۵: ۱۷۸).

جورج لوکاج، فیلسوف و منتقد ادبی برجسته مارکسیسم در نخستین دهه قرن بیستم بود. لوکاج با «تلقی آثار ادبی به مثابه بازتابهای (Reflection) یک نظام تدریجاً فعلیت یابنده به سمت اندیشه هگلی مارکسیستی متمایل شده» و تلاش کرد معنای رنالیسم را در هنر نشان دهد. از دید لوکاج یک اثر هنری واقعگرا باید انگاره های تناقضات پنهان در یک نظام



اجتماعی را آشکار سازد. عمده آثار لوکاچ تحلیل چگونگی واقعگرایی در کتابهای رمان بود. از نظر او رمان بازتاب واقعیت است. این بازتاب صرفاً پوسته سطحی واقعیت نیست، بلکه بازتابی حقیقی‌تر، کاملتر، زنده‌تر و پویاتر از واقعیت است. بازتابانندن، در واقع قالب‌بندی کردن یک ساختار ذهنی است که به لباس کلمات درآمده است. مردم به طور معمول بازتابی از واقعیت را در اختیار دارند که نه تنها آگاهی نسبت اشیاء، بلکه نسبت به ماهیت انسان و مناسبات اجتماعی است. بازتاب (Reflection) از دیدگاه لوکاچ امری کم و بیش انضمامی است. یک رمان در صورتی می‌تواند خواننده را به کسب بصیرت مشخصتری نسبت به واقعیت هدایت کند که از درک اشیاء بر اساس شعور متعارف صرف فراتر رود. یک اثر ادبی، نه فقط پدیده‌های مجزاً را، که کل فرایند زندگی را منعکس می‌کند. اما خواننده همواره آگاه است که اثر، خود واقعیت نیست بلکه شکل خاصی از بازتاب واقعیت است. (ایگلتون، ۵۵:۱۳۶۸).

لوکاچ توانست در نیمه نخست قرن بیستم، بنیانهای جامعه‌شناسی ادبیات را پی‌ریزی کند و تحکیم بخشد. نظریه رمان (۱۹۲۰)، پژوهشی در رئالیسم اروپایی (۱۹۵۷)، معنای رئالیسم معاصر (۱۹۵۷)، روح و صورتها (۱۹۴۶)، تاریخ سیر تکاملی درام امروزی (۱۹۷۰)، جامعه‌شناسی رمان (۱۹۷۴) و بیست و پنج اثر دیگر از جمله کتابهایی است که لوکاچ در فلسفه و ادبیات و جامعه‌شناسی ادبی خلق کرد. لوکاچ که به تعبیر مری گلوک در ابتدای قرن «فیلسوف صورتهای ادبی» شناخته می‌شد، توانست نخستین نظام منسجم در جامعه‌شناسی ادبیات را عرضه کند. (جورج، ۱۳۷۲: ۱۸).

ژولین فروند مفسر آرای وبر، بخشی از کتاب جامعه‌شناسی ماکس وبر را به جامعه‌شناسی هنر ماکس وبر اختصاص داده است. تنها اثر مستقلی که از وبر در زمینه جامعه‌شناسی هنر باقی مانده، متن نسبتاً مفصلی با نام «مبانی عقلی و جامعه‌شناختی موسیقی» است که در ۱۹۱۰ م. منتشر شده است. فروند با تحلیل این اثر و با توجه به آثار و نظریه‌های جامعه‌شناختی دیگر وبر، نظریه‌های جامعه‌شناختی او را در زمینه هنر تشریح کرده است.

وبر تلقی ویژه‌ای از جامعه‌شناسی هنر و موضوع آن دارد. این تلقی در شکل‌گیری دانش مستقلی به نام جامعه‌شناسی هنر دارای نقش بسزایی بوده است. بر اساس این دیدگاه،



جامعه‌شناسی هنر نیز چون دیگر شاخه‌های جامعه‌شناسی، نباید در صدد صدور احکام ارزشی برآید و نقش وظیفه آن ارزیابی زیبایی‌شناختی نیست، هر چند که جامعه‌شناس صاحب ذوق و سلیقه می‌تواند به ارزشهایی که آثار هنری ارائه می‌دهند نیز حساس باشد. جامعه‌شناس، مطالعات خود را از این واقعیت که آثار هنری وجود دارند، آغاز می‌کند. در این شرایط کار جامعه‌شناس، فهمیدن این مطلب است که چرا و چگونه انسانها به تبع چنین آثاری به طرز معناداری به افکارشان جهت می‌دهند. کار جامعه‌شناس، پیشگویی و صدور بیانیه درباره هنر نیست بلکه وظیفه او منحصراً عبارت از تحلیل روابطی است که به شیوه تجربی، میان گرایشهای گوناگون یک هنر یا میان هنرها یا سبکهای هنری، قابل اثبات‌اند. از نظر وبر، وظیفه دیگر جامعه‌شناسی هنر، تبیین روابط محتمل میان فنون هنری و انگیزه‌های جامعه‌شناختی و یا دینی است که الهامبخش هنرمندان در دوره‌های مختلف تاریخی بوده است. (فرون، ۱۳۶۲: ۲۹۰ - ۲۷۰).

پس از جنگ جهانی اول، فون ویزه (I. Von Wiese) طی خطابه‌ای درکنگره جامعه‌شناسان آلمان (۱۹۳۰م.) ادبیات و هنرها را به «نظریه مناسبات» مرتبط ساخت و با بررسی نسبتاً دقیق جامعه‌شناختی خویش، در هنرها و ادبیات، تحقق یافتن «روابط بین انسانی پیچیده» را مطرح کرد، روابطی که نزد ترست میرن دورف (Trost Mirendorf) به معنی روابط متقابل غیر عقلانی بین انسانهاست. (آشتیانی، ۱۳۵۵: ۱۷۸).

از جمله کسانی که در تاریخ جامعه‌شناسی هنر و ادبیات باید به نحو خاصی به او توجه کرد، میخائیل باختین، زبان‌شناس و فیلسوف برجسته شوروی (سابق) است. تزوتان تودورف، باختین را مهمترین اندیشه‌گر شوروی در گستره علوم انسانی و بزرگترین نظریه پرداز ادبی سده بیستم خوانده است. باختین اساس «منطق مکالمه» را پایه نهاد. «منطق مکالمه» ساخت بینامتنی است. هر سخن (به عمد یا غیر عمد، آگاهانه یا ناآگاهانه) با سخنهای پیشین که موضوع مشترکی با هم دارند و با سخنهای آینده، که به یک معنا پیشگویی و واکنش به پیدایش آنهاست، گفت و گو می‌کند. آوای هر متن در این «همسرایی» معنا می‌یابد. این نکته تنها در مورد ادبیات صادق نیست، بلکه در حق هر شکل سخن، کارآیی دارد. فرهنگ به این اعتبار، مکالمه‌ای است میان انواع سخن در میان انواع بیان هنری، و رمان شکلی است که این

همسرایی یا «چندآوایی» را بهتر بازتاب داده است. باختین هرگز نپذیرفت که بتوان متن را درگسست از «تعیین‌های اجتماعی» شناخت. باور او به «چندگونگی آوایی» در هنر، مانع از آن می‌شد که متن را در جدایی و گسست از تکامل اجتماعی و تاریخی بررسی کند. موضوع تحلیل ادبی به نظر باختین همواره «موقعیت سخن در مناسبت» بود. در سالهای ۱۹۲۰ باختین رساله‌های زیادی نوشت: فرویدیسم (۱۹۲۸)، روش فرمال در پژوهش ادبی (۱۹۲۹)، مارکسیسم و فلسفه زبان (۱۹۲۹)، پرسشهای نظریه ادبی داستانیفلسکی (۱۹۲۹) و چند اثر دیگر که تا قبل از ۱۹۳۰ م. منتشر ساخت. در ۱۹۴۰ م. کتاب آثار فرنسوارا بله و فرهنگ مردمی در سده های میانه و رنسانس را که یک اثر جامعه‌شناسی ادبی است به اتمام رساند و در ۱۹۶۵ م. اجازه انتشار آن را گرفت. در تمام این آثار همواره باختین، منطق مکالمه و تحلیل «موقعیت سخن در مناسبت» را دنبال می‌کرد. او معتقد بود، «ارتباط کلامی اگر بیرون از مناسبتی که با موقعیت شخص دارد، قرار گیرد، هرگز نمی‌تواند شناخته و تشریح شود». هرگزاره در راستای افق اجتماعی خاصی قرار دارد و معنایش را از آن افق به دست می‌آورد. یک یا چند سخن که به آن افق تعلق دارند، زمینه‌های معنایی گزاره را می‌آفرینند، پس:

در زبان حتی یک واژه یا یک شکل بی‌طرف و خنثی وجود ندارد... برای موجودی آگاه که در زبان زندگی می‌کند، زبان، نظامی تجربیدی از اشکال نیست، بل دیدگاهی است استوار به «منطق چندگونگی»، دیدگاهی شخصی از جهان. هر واژه، حرفه، نوع، جریان، ضربآهنگ، کاری خاص، انسانی خاص، نسل، دوران، روز و ساعت را حس می‌کند. هر واژه زمینه یا زمینه‌هایی را که در آنها زندگی اجتماعی خود را می‌یابد، حس می‌کند. تمامی واژگان و تمامی اشکال با نیت تعیین می‌شوند. (احمدی، ۱۳۷۲: ۱۱۴-۹۳).

اگر راهی که زیلبرمان (A. Silberman)، آرنولد هاووزر (A. Hauser)، هورکهایمر (Horkhaymer) و آدورنو (T. Adorno) در تحلیل و تفسیر جامعه‌شناختی هنر و ادبیات طی کرده‌اند مبنا قرار گیرد، بررسی پهنه‌های تمدن و تأثیر گوناگون این پهنه‌ها، شناخت تمدن و حتی پژوهش در فرهنگهای ویژه طبقات و اقشار معین اجتماعی (پاره فرهنگها) اجتناب ناپذیر خواهد بود. هاووزر در کتاب تاریخ اجتماعی هنر و فلسفه تاریخ هنر تلاش کرده است مفاهیم تاریخ عقلانی را با مفاهیم علوم اجتماعی مرتبط سازد. مسأله‌ای که تئودور

آدورنو با اظهار این نکته که جامعه شناسی هنر و ادبیات بخشی از جامعه شناسی فرهنگ و تمدن است به آن می رسد. (آشتیانی، ۱۳۵۵: ۱۷۹).

در عرصه نقد دانشگاهی، بی شک ادبیات تطبیقی - که آخرین نوزاد علوم ادبی است - بیشترین ابتکارات جالب را عرضه کرده است. بررسی جریانهای بزرگ آگاهی جمعی که پل آزار بخشی از اثر خود به نام بحران آگاهی اروپایی را به آن اختصاص داد، ما را به تاریخ اندیشه ها هدایت می کند.

در زمینه تاریخ ادبی، یکی از ثمربخش ترین افکار، بی شک مفهوم «نسلها» بود که از اوآن سال ۱۹۲۰ م. یکی از شاگردان کورتز به نام فرانسوآمانتره در کتابی تحت عنوان نسلهای اجتماعی به طور منظم مطرح کرد. اما کسی که برای اولین بار، ادبیات را به دقت نسل بندی کرد و با این کار تا حدودی تاریخنگاری ادبی، عمق جامعه شناختی بخشید، آلبرت تیوره بود. کتاب انقلابی او در این زمینه یعنی تاریخ ادبیات فرانسه از ۱۷۸۰ تا امروز در سال ۱۹۳۷ م. منتشر شد. در همین زمینه هانری پیر نیز کتابی به نام نسلهای ادبی را منتشر کرد، که از نظر جامعه شناختی اثری در خور توجه است.

در دهه شصت میلادی، مکتب ساختارگرایی (Structuralism) در علوم انسانی از اهمیت ویژه ای برخوردار شد. ساختارگرایی ابتدا در آثار زبانشناس سوییسی فردینان دوسوسور شکل بارز و آشکار خود را نشان داد. کتاب دوره زبانشناسی عمومی (۱۹۱۶ م.)، مهمترین اثر زبان شناسی ساختارگراست. ساختارگرایی ادبی در دهه ۱۹۶۰ م. شکوفا شد و در آغاز کوششی بود به منظور به کار بستن روشها و معرفتهای فردینان دوسوسور در عرصه ادبیات. «ساختارگرایی بطور کلی کوششی است در جهت به کار بستن نظریه ساختاری زبان در زمینه موضوعات و فعالیتهای غیر زبانی. می توان یک اسطوره، مسابقه کشتی، نظام خویشاوندی قبیله ای، فهرست غذای رستوران یا نقاشی رنگ و روغن را نظامی از نشانه ها به شمار آورد. تحلیل ساختارگرایانه بر آن است تا مجموعه قوانین شالوده ای ناظر بر ترکیب این نشانه ها و رسیدن به یک معنا را استخراج کند. چنین تحلیلی تا حدود زیادی به آنچه که نشانه ها واقعاً می گویند کاری ندارد و به جای آن بر روابط درونی آنها با یکدیگر تأکید می ورزد.»

تلخیص از اسکارپیت، ۱۳۷۴: ۱۵-۱۴

کلودلوی استروس و لوسین گلدمن بیش از هر دانشمند دیگری نظریه ساختارگرایی را در حوزه بررسیهای جامعه‌شناسی هنر و ادبیات به کار بستند. پیدایش نظریه ساختارگرایی در جامعه‌شناسی هنر، این دانش را چندین پله در نردبان رشد و کمال به بالا برد. از این رو لازم است تا سطور بیشتری را برای توضیح نقش و آثار این دو دانشمند اختصاص دهیم.

کلود لوی استروس (متولد ۱۹۰۸) یکی از بزرگترین مردم‌شناسان سده حاضر است و به خاطر تحقیقاتش در زمینه مردم‌شناسی ساختارگرا شهرت ویژه ای دارد. استروس آثار متعددی در زمینه مردم‌شناسی ساختارگرا منتشر کرده است که برخی از آنها از نظر جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی هنری بسیار حائز اهمیت است. گرمسیریان اندوهگین (۱۹۵۵ م.)، مردم‌شناسی ساختی (۱۹۵۸ م.) و منطق اساطیر در چهار جلد که در سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ م. منتشر شدند از آثار مهم و برجسته استروس هستند. مهمترین کار لوی استروس در شناخت سخن هنری که خود آن را «ارزیابی فرهنگ» دانسته است، چهار مجلد کتابی است که درباره هشتصد اسطوره سرخپوستان آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی نوشته است. عنوان اصلی این اثر منطق اساطیر - درآمدی به علم اساطیر است که به تفکیک عبارتند: خام و پخته، از عسل تا خاکستر، سرچشمه آداب غذا خوردی و انسان برهنه. از دیدگاه روش شناختی، منطق اساطیر لوی استروس دقیقترین و کاملترین بررسی ساختاری محسوب می‌شود. هدف این کتاب صرفاً یافتن قاعده یا نظامی برای شناخت اساطیر نیست بلکه لوی استروس شناخت ساختار و کارکرد ذهن انسان را هدف بلندپروازانه، آن دانسته است. به نظر لوی استروس ذهن، انسان دارای ساز و کار ساختاری است که به هر ماده پیش روی خویش «شکل می‌دهد». باور لوی استروس به وجود نظامی نهایی که پدیدارهای فرهنگی بدان تعلق دارند، یعنی ساختاری که دگرگونی ناپذیر است (قابل قیاس با ساختار ذهن آدمی) و تمامی عناصر و اشکال فرهنگی و مناسبات میان آنها در دل آن جای دارند، یکی از مهمترین پیشنهادها ساختارگرایی است.

گفت و گوی لوی استروس با ژرژ شاویونیه که در پایان ۱۹۵۹ م. انجام و به سال ۱۹۶۱ م. منتشر شد، یکی از اسناد مهمی است که نظریات لوی استروس در مورد هنر را روشن می‌کند.

با آنکه نویسندگان بسیاری در زمینه جامعه‌شناسی ادبیات و هنر قابل ذکر هستند و برخی از آنها را معرفی کردیم لیکن نام لوکاچ و لوسین گلدمن از همه برجسته‌تر است. درباره لوکاچ در بحث نظریه ادبی مارکسیسم، توضیحاتی داده شد، اما تاکنون درباره گلدمن، یکی از پیشگامان برجسته ساختارگرایی مطلبی نگفته‌ایم.

لوسین گلدمن به سال ۱۹۱۳ م. در بخارست، پایتخت رومانی پا به زندگی نهاد و تا ۱۹۷۰ م. آتاز متعددی در زمینه فلسفه و جامعه‌شناسی ادبیات خلق کرد. در ۱۹۵۶ م. دکتری ادبیات فرانسه را با رساله خدای پنهان در سوربن گذراند. در این اثر بزرگ، نخستین بار مسأله هم ارزی اوضاع اقتصادی - اجتماعی با آثار ادبی مطرح شد. طبق این نظریه ساختار اقتصادی - اجتماعی سده هفدهم با ساختار کتاب اندیشه‌ها اثر پاسکال و نمایشنامه‌های راسین هم ارز و همانند است. در ۱۹۶۴ م. حاصل پژوهشهایش در مرکز جامعه‌شناسی ادبیات در دانشگاه بروکسل را با عنوان جامعه‌شناسی ادبیات (دفاع از جامعه‌شناسی رمان) را منتشر ساخت. ساختارهای ذهنی و آفرینش فرهنگی و آفرینش فرهنگی در جامعه معاصر آخرین آثار گلدمن است که در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ م. منتشر شد. تمامی آثار گلدمن از نظر جامعه‌شناسی هنر و ادبیات سرمشق و نمونه کاملی از دانش امروزی این شاخه جدید علمی است.

گلدمن معتقد است عنصر اساسی آفرینش در این واقعیت نهفته است که ادبیات و فلسفه از دو دیدگاه متفاوت بیان جهان بینی است و تدارک این جهان بینی نه یک واقعیت فردی بلکه واقعیت اجتماعی است. در حقیقت می‌توان گفت که این عقیده، اساس روش او را تشکیل داد. جهان بینی چیست؟ مجموعه آرزوها، احساسها و اندیشه‌هایی که اعضاء گروهی و بیشتر افراد طبقه‌ای را به هم می‌پیوندد، و آنها را در برابر گروه یا طبقه دیگری قرار می‌دهد. یکپارچگی هر اثر ارجمند، بستگی به این جهان بینی دارد.

به نظر گلدمن، هر اثر برجسته، دارای چهار مشخصه روشن و همسنگ است که هر منتقدی باید به آن توجه کند:

- ۱ - منش دقیقاً منسجم آن که هم ارز مسائل اجتماعی زمانه است.
- ۲ - غنای آن که به «حدّ اکثر آگاهی ممکن» نویسنده مربوط می‌شود.

۳ - منش واقعی یا ممکن مجموعه عناصری که اثر را تشکیل می دهد. پس اگر دنیای نویسنده، شبیه واقعیت زمانه او نیست، آرزوی گروه او را وصف می کند.

۴ - منش غیر فلسفی اثر؛ چون هر اثر ارجمند، راههای عملی نشان می دهد و به صورت مفاهیم فلسفی بیان نمی شود.

گلدمن از نظر روش شناسی، «ساختارگرایی تکوینی» را ایجاد کرد که در تحقیقات جامعه شناختی ادبی، او نمونه اعلائی از آن را ارائه کرده است. قوانین عمده ساختار از نظر گلدمن عبارت است از:

۱ - جبر اقتصادی

۲ - کارکرد تاریخی طبقات اجتماعی

۳ - حداکثر آگاهی ممکن. (گلدمن، ۱۳۶۹: ۱۶-۱)

یکی دیگر از نکات قابل توجه در سیر تکوین جامعه شناسی هنر و ادبیات، توجه جریان علمی و تحقیقی است که روبر اسکارپیت در فرانسه ایجاد کرده است. اسکارپیت تحقیقات تجربی را در زمینه «جنبه های جمعی ادبیات» آغاز کرد. در این بررسیها، اطلاعات و آمارهایی درباره کتاب، کتابخوانی، اقتصاد نشر و پیوند میان شرایط اجتماعی و اقتصادی با فرایند تولید و نشر ادبیات فراهم آمده و تحلیلهای جامعه شناختی از آنها ارائه شده است. انقلاب کتاب اثری که در ۱۹۶۵ م. توسط اسکارپیت منتشر شد و عطش خواندن اثر دیگری که اسکارپیت و ر.ا. بارکر، منتشر ساختند نمونه های برجسته ای از این گونه مطالعات است.

یکی از جدیدترین تحولات در نظریه ها و تحقیقات جامعه شناسی هنر و ادبیات، چشم اندازهای نوی است که اریش کوهلر در دهه هفتاد میلادی عرضه کرده است. کوهلر در ۱۹۷۴ م. اثر مختصر اما جامع خود تزهایی درباره جامعه شناسی ادبی را منتشر کرد. تصادف در ادبیات، حادثه شوالیه، آرمان و واقعیت در رمان کورترا از جمله آثاری است که کوهلر تا ۱۹۸۱ م. منتشر ساخت. اریش کوهلر از بزرگان جامعه شناسی دیالکتیکی است که آن را «نقد اجتماعی» نیز می توان نامید. نقد اجتماعی در جست و جوی تشریح انسجام متن یا کارکرد انواع ادبی است و به تحوّل این انواع توجهی ویژه دارد. هدف اصلی کوهلر در جامعه شناسی انواع ادبی، توضیح بهم پیوستگی کارکردی نظام اجتماعی و نظام ادبی «نوعی» است.



پرسش اساسی نهفته در آثار کوهلر آن است که چگونه می توان کارکرد یک نوع ادبی را در دل نظام نوعی تعریف کرد و تحوّل نظام ادبی (در مقام نظام فرهنگی) در درون نظام اجتماعی را چگونه باید توضیح داد؟ کوهلر با طرح این پرسش، استقلال نظام نوعی را که تابع قوانینی کاهش ناپذیر به قوانین (اقتصادی و اجتماعی) نظام فراگیر جامعه است، پیش فرض قرار می دهد. برقراری پیوستگی میان این دو نظام جز با رعایت استقلال نظام نوعی ادبی ممکن نیست.

کوهلر در تزهایی درباره جامعه شناسی ادبی، میان جامعه شناسی ادبیات و جامعه شناسی ادبی تمایز قائل می شود و می نویسد: «جامعه شناسی ادبیات اساساً به بررسی تجربی گرایش دارد و از رشته های فرعی جامعه شناسی است و روشهای آن را به کار می گیرد. در مقابل جامعه شناسی ادبی روشی است مربوط به علم ادبیات و ما آن را عمل تاریخی جامعه شناسی ادبیات تعریف می کنیم. بن انگاره اساسی این علم آن است که هر جامعه شناسی ادبی باید به طور تاریخی و هر تاریخ ادبیات نیز باید به طور جامعه شناختی عمل کند. روش مطلوب در اینجا همانا دیالکتیک خواهد بود که لازمه این بن انگاره است.» (کوهلر، ۱۳۷۴: ۵۰-۴۶)

### ۳- نظریه ها و رویکردهای جامعه شناختی به هنر و ادبیات

جامعه شناسی و نظریه های ادبی به حدی گسترش یافته اند که نمی توان در یک مقاله - هر چند هم طولانی - تمامی آنها را توضیح داد. بنابراین برای آنکه فهرستی از نظریه های ادبی ارائه و تنوع و گستردگی این نظریه ها را نشان دهیم، صرفاً عناوین نظریه های دو کتاب را که به عنوان راهنمای نظریه های ادبی و هنری محسوب می شوند، ذکر می کنیم. ویلفرد. ال. گورین و همکارانش در کتاب راهنمای رویکردهای نقد ادبی به بررسی نظریه های زیر می پردازند:

- ۱- رویکردهای سنتی ۲- رویکرد صورت گرایانه ۳- رویکرد روان شناختی ۴- رویکرد
- اسطوره ای ۵- رویکرد نمودگرایی ۶- رویکرد پدیدار شناختی ۷- رویکرد مارکسیستی ۸-
- رویکرد تاریخی ۹- رویکرد ساختارگرایانه ۱۰- رویکرد سبک شناختی ۱۱- رویکرد

جامعه شناختی.

رامان سلدون و تری ایگلتنون از نظریه پردازان حوزه نظریه های ادبی در کتابهای خود نظریه ادبی و راهنمای نظریه ادبی معاصر علاوه بر رویکردهای مذکور، دو نظریه جدیدتر را مورد بررسی قرار می دهند: نظریه های ما بعد ساختارگرایی و مکتب انتقادی اصالت زن. بنابراین حداقل سیزده نظریه و رویکرد علمی در نظریه های هنری و ادبی معاصر وجود دارد که عمده آنها دارای جنبه اجتماعی و یا صرفاً رویکرد جامعه شناختی هستند و توضیح آنها حتی از حد یک کتاب هم خارج است. از این رو در اینجا صرفاً بر اساس بررسی مسأله بنیادی در جامعه شناسی هنر و ادبیات یعنی مسأله «علیت اجتماعی» (Social Causality) به طبقه بندی و توضیح هر یک از نظریه ها می پردازیم.

رهیافتهای جامعه شناسانه (sociological Approaches) درباره ارتباط جامعه و هنر را بر مبنای مفهوم علیت اجتماعی می توان در چهار گروه طبقه بندی کرد:

۱ - رهیافت مبتنی بر علیت معرفتی (Knowledge Causality Approach)

۲ - رهیافت مبتنی بر علیت اجتماعی (Social Causality Approach)

۳ - رهیافت مبتنی بر علیت متقابل (Intercausality Approach)

۴ - رهیافت ارتباطی - نمادی (Symbolic -Communication Approach)

۱ - رهیافت علیت معرفتی:

در این دیدگاه هر شکلی از معرفت، مستقل از جامعه است و آفرینش و پیدایش معرفتها در جهان ایده و ذهن پدیدار شده است و معرفت به صورت ناب وجود دارد. این رهیافت را خاصه کسانی مطرح می کنند که هر گونه علیت اجتماعی برای معرفت را رد می کنند و ارتباط آن را با جامعه به صورت علیت اندیشه انسانی می پندارند و وضعیت جامعه را تابعی از «وضع شناختها» می شناسند. مثلاً کندرسه معتقد است که ترقی فرد منجر به تکامل جریانهای اجتماعی می شود. هگل، پویشها و نهادهای اجتماعی هر ملتی را جلوه ای از افراد آن ملت می داند. همچنین آگوست کنت، زندگانی انسان را به منزله تاریخ توسعه فرد در جامعه، فرض می کند و نظریه معروف مراحل سه گانه جوامع خود را از منظر جامعه شناسی معرفتی وضع می کند. بنابر نظریه کنت، پیشرفت معرفت، هادی و راهنمای اصلی تاریخ بشری است و بشر

آن طور عمل می کند که شناختهایش به او اجازه می دهد و روابط انسان با جهان و با سایر افراد، منوط به مواردی است که از طبیعت و از جامعه می شناسد. پس به نظر کنت، نوعی پیوستگی ضروری یا منطقی بین وضع شناختها و سازمان اجتماعی وجود دارد. (توسلی، ۱۳۶۹: ۵۹).

از دیدگاه مبتنی بر علیت معرفتی، علیت اجتماعی هنر و ادبیات، مفهومی ندارد و همبستگی جامعه و هنر انکار می شود. منشأ تکوین هنر، در این رهیافت، در عوامل درونی هنرمند، همانند «غرایز» جست و جو می شود.

بسیاری از متفکران، منشأ هنر را به غرایز نسبت داده اند. نظریه های زیر را می توان در زمره این رهیافت قرار داد:

۱) نظریه بازی: برخی معتقدند که هنر ناشی از «غریزه بازی» است. (شیلر، اسپنسر، کروچه، کانت و ...)

۲) نظریه جنسی: برخی دیگر هنر را زاده غریزه و میل جنسی انسان می دانند. (فروید و پیروان او)

۳) نظریه زیست شناسانه تزئین. (داروین). (عابدینی، ۱۳۷۰: ۱۴۵).

طرفداران اندیشه «هنر برای هنر» نیز، هنر را مستقل از جامعه می دانند. از نظر طرفداران این اندیشه، مراحل اساسی خلق و شکفتگی هنر، بر اساس ذهن خلاق و خود جوش هنرمند و هماهنگ با قواعد زیبایی شناسانه شکل می گیرد. هنرمند پیام و محتوای فرهنگی اثر خود را محصول خلاقیت و قوه خارق العاده احساسی و ذهنی خویش می شناسد. نبوغ هنری، استعداد فطری، ذات هنرمند، طبع سرشار و مفاهیمی از این گونه، مقوله هنر و محصولات هنری را تبیین می کنند. هنر و ادبیات تنها عبارت است از خلاقیت، توان زیبایی شناختی و روان شناختی هنرمند.

عبارت زیر از فروید، یکی از نظریه هایی است که می توان به عنوان مثالی در زمینه رهیافتهای غیرجامعه شناختی هنر، ذکر کرد:

«در حقیقت عنوان هنر را بایستی به مواردی نسبت داد که در آزادی و دور از جنبه های انتفاعی و مقدمات سودجویانه قبلی به وجود آمده اند، بدین معنا که پدید آمده اراده هایی

هستند که منشأ و اساس آنها تشفی حسّ زیبایی پرستی است.» (فروید، بی تا: ۱۴۳).  
 بررسی‌های سنتی درباره ادبیات، عموماً رویکردی غیر اجتماعی داشته‌اند و کم و بیش در حوزه رهیافت مبتنی بر علیّت معرفتی قرار دارند. همان گونه که رولان بارت می‌گوید:  
 «پژوهشهای ادبی سنتی همانا مطالعه درباره نویسندگان بوده است و توجه به زندگی‌نامه‌ها، خاطرات، مصاحبه‌ها نیز گرایش منتقدان ادبی را به دادن تبیین روانکاوانه از نویسنده واثر، بازتاب می‌کرده است.»

## ۲- رهیافت مبتنی بر علیّت اجتماعی

این دیدگاه، معرفت را با توجه به «هدف» تبیین می‌کند. به این معنا که معرفت، تا هنگامی که تحقق نیافته است هیچ نیست و تنها هنگامی که به نتیجه عینی رسید، معرفت است.  
 این دیدگاه متأثر از ماتریالیسم و پراگماتیسم است و دیدگاه جامعه‌شناسی را شامل می‌شود که معتقدند جامعه در حکم علیّت اجتماعی برای معرفت‌ها عمل می‌کند و همه معرفت‌ها کم و بیش در اثر شرایط خاصّ اجتماعی و برای آن به وجود می‌آیند. برای مثال سن سیمون مبنای اجتماعی تفکر را مورد تأکید قرار می‌دهد و اندیشه‌ی اساسی مارکس هم بر این مبنا استوار بود که هستی اجتماعی (واقعیت اجتماعی) است که تعیین‌کننده و تعیین‌بخش هر نوع آگاهی در انسان است. محصول این دیدگاه دریافتی کلی است که طبق آن باید طرز فکر آدمیان را که ممکن است در قالب علم، دانش، هنر، فلسفه و ... تجلی یابد - از راه روابط اجتماعی که خود جزئی از آن هستند - تبیین کرد. (آرون، ۱۳۶۶: ۱۶۶).

نظریه‌های گئورگ لوکاچ، لوسین گلدمن، آرنولد هاورز، کارل مانهایم، ارنست فیشر و بسیاری از نویسندگان دیگر در این زمره قرار می‌گیرند. هر یک از این نظریه پردازان از راه‌های مختلف و با قایل بودن به درجه خاصی از علیّت اجتماعی، ادبیات و هنر را به ساخت اجتماعی پیوند می‌دهند.

ارنست فیشر در کتاب ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی نشان می‌دهد که شکل و محتوا در آثار هنری با ابزارها، کار، سرمایه، نظام اقتصادی، شیوه‌های تولید و آگاهی اجتماعی جامعه پیوندی هستی‌شناسانه دارد و هنر، مشروط به زمان، و نقش ویژه آن پیوند

دادن فرد به جامعه است. وی در عبارتی که تا حدی معرّف نظریّه اوست، می نویسد: «اگر سرنوشت بشر این بود که چیزی بیشتر از فرد نباشد، این آرزو، درک نشدنی و نامفهوم می نمود، زیرا در آن صورت، بی گمان فردی بود جامع، یعنی هر آنچه می توانست باشد، بود. آرزوی انسان برای فزونی گرفتن و کمال یافتن مبین آن است که وی افزونتر از تجارب دیگران که ممکن است بالقوه از آن وی باشد، به جامعیت نایل می شود. بشر استعداد نهایی خود را با آنچه که بشریت در مجموع قادر به انجام دادن آن است، مترادف می داند. هنر وسیله ای ضروری برای این هم آمیزی فرد با کل است و بازتابی است از استعداد بیکران وی برای اختلاط و سهیم بودن در احساسات و اندیشه ها.» (فیشر، ۱۳۴۹: ۸).

یکی از نظریّه پردازان مدافع علیّت اجتماعی هنر، کارل مانهایم است. نقطه شروع جامعه شناسی هنر مانهایم با ابراز این عقیده آغاز می شود که در جریان تکامل تاریخ، سبکهای هنری پدید آمده، نشان دهنده تمایلات گروهها، قشرها و طبقات حامل آنها هستند. به این ترتیب مانهایم در ابتدای پژوهشهای خود راجع به شکوفاشدن خلاقیتهای زیبایی شناختی، از دو عامل اصلی نام می برد که یکی گرایشهای نهفته در انواع هنرها و دیگری شرایط واقعی اجتماعی است و در این باره نیز او اشکال سبکها را وابسته به پیکرهای اجتماعی، مانند گروهها، قشرها و طبقات اجتماعی می داند. (آشتیانی، ۱۳۵۵: ۱۸۱).

آرنولد هاوزر با تکیه بر مفهوم عقلانی کردن، نظریّه خود را طرح می کند. به عقیده او فرد می کوشد به نگرش، افکار، احساسات و اعمال خود جنبه عقلایی بدهد، یعنی آنها را به نحوی قابل پذیرش و موجه سازد که از پایگاه قراردادهای اجتماعی، ایراد پذیر نباشد و گروههای اجتماعی نیز از طریق افرادی که به نمایندگی خود بر می گزینند بر حسب منافع مادی، قدرت جویی، منزلت خواهی و دیگر هدفهای اجتماعی به تأویل و تفسیر رخدادهای طبیعی و تاریخی و مهمتر از همه عقاید و ارزشگذاریهای خود می پردازند. البته هاوزر، فاصله ممکن میان واقعیت اجتماعی اندیشه را در تمام زمینه های مربوط به آگاهی، یکسان نمی داند و معتقد است شاخه های مختلف، به درجات مختلفی با واقعیت اجتماعی همبستگی و یا از آن گسستگی دارند. وی در این باره می نویسد: صرف نظر از مسائل جزئی، هر یک از ساختهای فرهنگی گوناگون، از قبیل دین، علم و هنر دارای فاصله خاصی از منشأ و خاستگاه اجتماعی

خود هستند و سلسله‌ای را به وجود می‌آورند که از مراحل متعددی تشکیل شده است. در این سلسله هر مرحله نمایانگر یک «اشباع اندیشواره‌ای» (Ideological Saturation) بالنده است. در آغاز این سلسله، دانش ریاضی قرار دارد که از نظر جامعه‌شناسی خنثی تلقی می‌شود و احکام خاص آن به ندرت نتیجه‌گیری درباره‌ی زمان و مکان یا شرایط پیدائی آنها را برای آدمی جایز می‌داند. این سلسله تا هنر - که از دیدگاه تاریخی و اجتماعی نمی‌تواند بی‌اهمیت یا خنثی تلقی شود - ادامه می‌یابد. در این سلسله هنر در پیوند تنگاتنگ با واقعیت اجتماعی قرار دارد و حداکثر فاصله را از حوزه‌ای که به عنوان حوزه‌ی اندیشه‌های معتبر در تمامی زمانها شناخته شده، داراست. هنر در این سلسله لااقل به نحوی مستقیم هدفهای اجتماعی را مطمح نظر قرار می‌دهد. (هاوزر، ۱۳۵۵: ۴۴).

### ۳ - رهیافت مبتنی بر علیت متقابل

این رهیافت به ماکس شلر و کسانی که از او تبعیت کرده‌اند، تعلق دارد. بر اساس اعتقاد شلر، شرایط اجتماعی تنها عامل وقوع، به علت وجود جریانهای معنوی محسوب می‌شوند و قادرند آنچه را که با زیربنای بی طرف اجتماعی، موافق است محقق سازند. به نظر شلر - که حتی تاریخ نیز نزد او گونه‌ای محصول هنری واقعیت یافتن آرمانشهرها (اوتوپیا) به شمار می‌آید - عامل تحقق بخش، یعنی امر اجتماعی، برای مجموع ایده‌هایی که به عنوان وجودی قبلی تصور شده‌اند، تنها اهمیت واقعیت‌پذیری و تحقق بخشی دارد و نقش دیگری بازی نمی‌کند.

در تایید این اندیشه، شلر تذکر می‌دهد که هیچ‌گاه نمی‌توان کلیسای بزرگ کُلن، سبک آن یا حتی محتوای منحصر بفرد آن را از یک نوع شرایط اقتصادی خاص، استنتاج و استنباط کرد. ولی هر بار که این گونه آثار پدیدار می‌شوند و نحوه‌ی تاریخی پدید آمدن و نیروهایی که در نهاد ملت‌ها برای به وجود آوردن آنها بارور می‌شوند، عملاً همگی توسط وصفی معین می‌شوند که خلقها، گروهها و انسانها در مراحل و مدارج ساختمان مناسبات تولیدی و مالکیت احراز می‌نمایند. (آشتیانی، ۱۳۵۵: ۱۸۴).

جامعه‌شناسی معرفتی شلر به هنر و ادبیات، نگرش معنوی دارد و هدف نهایی او ترکیب



جهان بینی یک سویه ایدئولوژیک پراگماتیک و فعال غرب با فرهنگ معنوی شرق است. از نظر شلر، هنرمند، موسیقیدان و دانشمند تمام عیار، ممکن است در واقعیت فعلی تغییراتی بدهند اما سبب آن، مقاصد آرمانی است نه غایتی عملی ....

قانون شلر به تعامل عوامل آرمانی و واقعی و همچنین تعامل ساختهای ذهنی بشری یعنی ساختهای فکری و سوانق مربوط می شود. این تعامل در محدوده احتمالات تعیین می کند که تأثیر محض این عوامل در جریانهای تاریخی - اجتماعی چه خواهد بود. شلر در پی نفی عوامل واقعی در تولید ادبی و هنری نیست و حتی نشان می دهد که «طبقه اجتماعی» می تواند تعیین بخش معرفت باشد. او طبقات اجتماعی را به دو دسته فرودست و فرادست تقسیم و شیوه های فکری آنها را با یکدیگر مقایسه می کند. ارزشهای طبقاتی هر طبقه از نظر شلر به دو صورت زیر است:

#### طبقات فرودست:

- ۱ - ارزشهایی که به آینده می نگرند.
- ۲ - جهان به منزله صیوروت و شدن.
- ۳ - برداشت مکانیکی از جهان.
- ۴ - رئالیسم و تضاد و تقابل، اساس جهان است.
- ۵ - اصالت ماده.
- ۶ - استقراء و تجربه گرایی.
- ۷ - اصالت عمل.
- ۸ - خوش بینی نسبت به آینده، بدبینی نسبت به گذشته.
- ۹ - اسلوب فکری که طالب تضاد است.
- ۱۰ - اندیشه مرتبط با محیط.

#### طبقات فرادست:

- ۱ - ارزشهایی که به گذشته می نگرند.
- ۲ - جهان به منزله آنچه هست.
- ۳ - برداشت غایت گرایانه از جهان.

۴ - ایده آلیسم و قلمرو مثال، اساس جهان است.

۵ - اصالت معنویت.

۶ - معرفت پیشین، عقل‌گرایی.

۷ - اصالت فکر.

۸ - خوش بینی نسبت به گذشته، بدبینی نسبت به آینده.

۹ - اسلوب فکری که طالب این همانی و یکسانی است.

۱۰ - اندیشه مرتبط با توارث.

از نظر شلر این شیوه‌های فکری و طبقاتی مطلق نیستند بلکه صرفاً گرایش هستند. در نتیجه، شلر معتقد است که هر فردی می‌تواند تعصبات و پیشداوریهای طبقاتی یا حتی قوانین صوری قضاوت طبقاتی را زیر پا بگذارد. (شلر، ۱۳۶۸: ۳۵).

#### ۴ - رهیافت ارتباطی - نمادی

این رویکرد به تعبیر لوی استروس «هنر را به منزله دستگاهی از نشانه‌ها» می‌بیند. از دیدگاه نمادی، هنر و ادبیات، چیزی جز مجموعه‌ای از «نماد»ها نیستند، نمادهایی که معرف حالات، احساسات و افکار هنرمندان که در جریان ارتباط اجتماعی پدید آمده‌اند و برای ایجاد ارتباط اجتماعی دیگر به کار گرفته می‌شوند. در بررسیهای جامعه‌شناختی مکتب مشهور به «کنش متقابل نمادی»، بیش از سایر مکاتب جامعه‌شناختی از ارتباط نمادی برای تبیین رفتار انسانی استفاده شده است. از دید این مکتب، هنر به منزله نوعی ارتباط نمادی است. هنر یعنی به وجود آوردن آثاری که دقیقاً همان خصلت نمادی ارتباطات معمولی را دارد اما قادر است این معنای نمادی را به شیوه‌های غیر معمول بیان کند. هنرمندان با دراماتیزه کردن، یعنی تأکید بر جنبه‌های خیالی موقعیتهای یا افکار، مفاهیمی را می‌آفرینند که ممکن است مبهم و کمتر قابل درک باشند. بنابراین، هنر هیچ چیز جدیدی را خلق نمی‌کند بلکه تنها شیوه‌های جدید و هوشمندانه‌تر بیان معانی رایج بین مردم است که با معانی موقعیتهای فهمیده می‌شود. همچنین از مطالعه هنر این نکته روشن می‌شود که اصطلاح «معنی» را نباید چندان محدود در نظر گرفت. هنرمند عواطف را به کار می‌گیرد. پاسخهای عاطفی جمعی به

نمادها، همانند پاسخ شناختی، بخشی از این امر هستند. هنر نه تنها از نظر شناختی به امور، وضوح می‌بخشد، بلکه پیامدهای اجتماعی آنها را نیز مشخص می‌سازد. هنر، یک پاسخ کاملاً انسانی را با یک فکر یا فعل، گره می‌زند. مثلاً هنر رمان، حقه‌های انسان را عیان می‌سازد و پیامدهای تصمیمات مشخصی را نشان می‌دهد. هنر رمان، نشان می‌دهد که چگونه پاسخهای فرد، بر کل جریان حوادث اثر می‌گذارد و عموماً با به‌کارگیری زیرکانه‌ی علاقه‌خواننده، احساس او را نسبت به مضمون تشدید می‌کند. خلاصه، یک رمان خوب، خواننده را به عمل در جریان می‌کشانند، گزارشی از آن به او می‌دهد. و به‌طور همزمان از پیامدهای اعمال، شرایط محیطی که به این اعمال منجر می‌شود و پیوندهای مشخص و اجتماعی میان عاملان و پیامدها، توصیفی ارائه می‌کند. رمان، این کار را با شخصیت‌های خیالی انجام می‌دهد. با ماهیت نمادی و نمایشی رفتار انسانی، تحلیل موقعیتی و دوراهیهای اخلاقی، خیال تبدیل به هنر می‌شود. (مور، ۱۳۷۲: ۲۳).

#### ۴- انواع بررسیهای جامعه‌شناسی ادبیات

بررسیهایی که در زمینه جامعه‌شناسی هنر و ادبیات صورت گرفته است و یا می‌تواند صورت بگیرد عرصه‌های پژوهش بسیار متنوعی را شامل می‌شود. این بررسیهای در عین حال که متفاوتند، مکمل یکدیگرند. این گونه بررسیها را به چهار دسته می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱- بررسیهای جامعه‌شناختی درباره‌ی چاپ، نشر و توزیع آثار ادبی: هدف از این بررسیها، شناسایی وضعیّت مادی ادبیات در یک جامعه خاص است. در این بررسیها به مسائل زیر توجه می‌شود:

- وضعیّت کتاب: از نظر تعداد عناوین چاپ شده، نوع کتابهای انتشار یافته، تیراژ، موضوع و کیفیت چاپ، قیمت کتاب، میزان کتابهای تجدید چاپ شده، بررسی عوامل مؤثر بر اقتصاد نشر، سازمانهای انتشاراتی و نظایر آن.

- وضعیّت خوانندگان: از نظر اینکه چه گروههایی مصرف‌کننده کتاب هستند، چه گروههایی به چه نوع آثاری علاقه‌مندند، مقایسه تحولات روی داده در زمینه «کتابخوانی» در

زمانها و کشورهای مختلف و مانند آن .

- وضعیت نویسندگان: شامل مباحثی چون جایگاه اجتماعی نویسندگان، وضعیت شغلی و درآمد آنها، نسبت زنان و مردان در تألیف و ترجمه آثار، بررسی نویسندگان از نظر سنی، قومی، نژادی، سیاسی و... .

تحقیقات روبر اسکارپیت در فرانسه را می توان نمونه ای از این تحقیقات ذکر کرد. انقلاب کتاب یکی از آثار اوست که در آن، وی به بررسی وضعیت کتاب در کشورهای جهان سوم و کشورهای صنعتی پرداخته و وضعیت چاپ، نشر، قیمت، خواننده و مسائلی از این گونه را بررسی کرده است.

۲ - بررسیهای مربوط به نهادهای هنری و گروههای هنرمندان: هنر نه تنها به نهادهای اجتماعی وابسته است بلکه نهادهای اجتماعی خاص خود را پدید می آورد. انجمنهای ادبی، مؤسسات فرهنگی و هنری، محافل ادبی، مطبوعات، سالنهای ویژه گردهماییهای هنری و ادبی و غیره، نمونه هایی از فعالیتهای سازمان یافته هستند که در جامعه به هنر و ادبیات اختصاص دارند. چه عواملی هنرمندان خاصی را وحدت و سازمان می بخشد؟ بودجه و امکانات اقتصادی این سازمانها چگونه تأمین می شود؟ هدف یا اهداف سازمانهای ادبی در عرصه سیاست و جامعه چیست؟ میزان فعالیت این سازمانها چه قدر است و مسائلی از این نوع، پرسشهایی هستند که در حوزه بررسیهای جامعه شناختی قرار دارند و در برخی کشورها، مؤسسات تحقیقاتی خاصی برای این نوع بررسیها تأسیس شده است.

۳ - بررسیهای مربوط به تحلیل محتوای فرهنگی آثار ادبی: هدف از این بررسیها استخراج، طبقه بندی و توصیف پیام و مضامین اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی است که آثار ادبی به مخاطبان خود انتقال داده اند و کتاب و آثار ادبی به طور خاصی، نوعی رسانه ارتباط جمعی هستند که پیامهای ویژه ای را از نویسندگان (به منزله فرستنده) به خوانندگان (به منزله گیرنده) منتقل می سازند. این پیامها، دارای ابعاد ایدئولوژیکی، سیاسی، اعتقادی و اجتماعی هستند که به وسیله روشهای جامعه شناختی پژوهش ادبی می توان آنها را بررسی و توصیف کرد. در نظام دانشگاهی ایران، اصطلاحی به نام «اجتماعیات در ادبیات» متداول

است. بررسیهایی که با نام اجتماعیات در ادبیات فارسی صورت می‌گیرد، گونه‌ای از این نوع بررسیهاست.

۴ - بررسیهای جامعه‌شناسی آفرینش ادبی: پیچیده‌ترین مباحث جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، مربوط به این حوزه است. زیرا مباحث مختلف فلسفی، ایدئولوژیک، اعتقادی و جامعه‌شناختی در این نوع تحقیقات به یکدیگر می‌پیوندند. نظریه‌های جامعه‌شناسی هنری و ادبی محصول این گونه تحقیقات است.

بررسیهای لوسین گلدمن، گئورگ لوکاچ و آرنولد هاوزر، نمونه‌هایی از بررسیهای آفرینش ادبی است. تاریخ اجتماعی هنر، منشأ و پیدایش هنر، پیوند هنر و گروهها و طبقات اجتماعی، پیوند هنر و ایدئولوژی و پیوند هنر و سیاست فرهنگی، موضوعاتی هستند که محققان آفرینش ادبی و هنری به آن توجه داشته‌اند.

تمامی زمینه‌های تحقیقی مذکور، در ادبیات فارسی از آغاز تا امروز قابل پژوهش و بررسی است، لیکن تاکنون نمونه برجسته‌ای از آن انجام نیافته، و بر پژوهشگران است که بدان همت گمارند.

### ۵ - کتابشناسی جامعه‌شناسی هنر و ادبیات

آرون، ریمون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.

آریان پور، امیرحسین. ایسن آشوبگرای (کاوشی در زمینه جامعه‌شناسی هنر). تهران: نشر سپهر، ۱۳۴۸.

آریان پور، امیرحسین. جامعه‌شناسی هنر. تهران: دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۴.

آشتیانی، منوچهر. جامعه‌شناسی معرفتی. تهران: طهوری، چاپ اول، ۱۳۵۵.

اسکارپیت، روبر. جامعه‌شناسی ادبیات. ترجمه مرتضی کتبی. تهران: سمت، ۱۳۷۴.

استروس، کلدلوی. مردم‌شناسی و هنر. ترجمه حسین معصومی همدانی. تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۲.

اسکیمور، ویلیام. تفکر نظری در جامعه‌شناسی. ترجمه احمد رجب زاده و دیگران.

تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۲.

ایگلتون، تری. پیش در آمدی بر نظریه ادبی. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۸.

احمدی، بابک. ساختار و تأویل متن. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.

پاشا، ابراهیم. طرحی برای مطالعه هنر از دیدگاه جامعه‌شناسی. تهران: توشه، چاپ اول، ۱۳۵۵.

ترابی، علی اکبر. جامعه‌شناسی ادبیات. تبریز: نوبل، ۱۳۷۰.

تولستوی، لئون. هنر چیست؟ ترجمه کاوه دهگان. تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۲.  
جورج، امری. جورج لوکاج. ترجمه عزت‌ا... فولادوند. تهران: مرکز نشر سمر، چاپ اول، ۱۳۷۲.

خرایچنکو، میخائیل. فردیت خلاق نویسنده و تکامل ادبیات. ترجمه نازی عظیمی. تهران: نگاه، ۱۳۶۴.

دیچز، دیوید. شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی. تهران: علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.  
رضاقلی، علی. جامعه‌شناسی خودکامگی (تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش). تهران: نی، ۱۳۷۰.

رنجبر، احمد. هشت مقاله (اجتماعیات در ادبیات). تهران: اساطیر، ۱۳۷۲.

زرانا، میشل. ادبیات داستانی، رمان و واقعیت اجتماعی. ترجمه نسرین پروینی. تهران: فروغی، ۱۳۶۸.

سارتر، ژان پل. ادبیات چیست؟ ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. تهران: زمان، بی تا.

سلدون، رمان. راهنمای نظریه ادبی معاصر. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو، ۱۳۷۲.  
شفیعی کدکنی، محمد رضا. مفلس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر انوری). تهران: سخن، ۱۳۷۲.

شلر، ماکس. «جامعه‌شناسی معرفتی ماکس شلر، هاواندیکوو...» ترجمه رکسانا بهرامی تاش.



- نامه علوم اجتماعی. تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، دوره جدید، ش (۲)، ۱۳۶۸.
- شوکینگ، لوین. ل. جامعه شناسی ذوق ادبی. ترجمه فریدون بدره ای. تهران: توس، ۱۳۷۳.
- عابدینی مطلق، کاظم. «منشأ پیدایش هنر». مجله نامه فرهنگ. ش (۵، ۶)، پائیز وزمستان ۱۳۷۰.
- فارق فلاح، غلام. موج اجتماعی سبک هندی. مشهد: ترانه، ۱۳۷۴.
- فروند، ژولین. جامعه شناسی ماکس وبر. ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران: نشر نیکان، ۱۳۶۲.
- فیشر. ارنست. ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی. ترجمه فیروز شیروانلو. تهران: توس، چاپ سوم، ۱۳۴۹.
- کوزر، لوئیس. جامعه شناسی ادبیات. ترجمه معصومه عصام. تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
- کوهلر، اریش. «۲۲ تبار جامعه شناسی ادبی». ترجمه محمد پوینده. مجله آدینه. ش (۹۸)، بهمن ۱۳۷۳.
- گلدمن، لوسین. «جامعه شناسی ادبیات». (دفاع از جامعه شناسی رمان). ترجمه محمد پوینده، تهران: هوش و ابتکار، ۱۳۷۱.
- گلدمن، لوسین. «جامعه شناسی ادبیات» ترجمه محمد پوینده. مجله تکاپو. ش (۵)، آبان ۱۳۷۲.
- گلدمن، لوسین. فلسفه و علوم انسانی. ترجمه اسدپور پیرانفر. تهران: جاویدان، ۱۳۵۷.
- گلدمن، لوسین. نقد تکوینی. ترجمه محمد علی غیاثی. تهران: بزرگمهر، ۱۳۶۹.
- گورین، ویلفرد. ال. و دیگران. راهنمای رویکردهای نقد ادبی. ترجمه زهرا میهن خواه. تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰.
- لوکاج، گئورک. پژوهشی در رئالیسم اروپایی. ترجمه اکبرافسری. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

- لوکاج، جرج. جامعه‌شناسی رمان. ترجمه محمد جعفر پوینده. تهران: تجربه، ۱۳۷۴.
- لوکاج، جورج. معنای رئالیسم معاصر. ترجمه فریبرز سعادت. تهران: نیل، ۱۳۴۹.
- لوکاج، جورج. نگرشی بر واقعگرایی (بالزاک، استاندال، زولا). ترجمه آ. تبریزیان. تهران: ارمغان، ۱۳۵۷.
- لوکاج، جورج و دیگران. ادبیات و اندیشه. ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: زمان، ۱۳۵۶.
- لیشتهایم، جورج. جورج لوکاج. ترجمه بهزاد باشی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱.
- مارکوزه، هربرت. بُعد زیبا شناختی. ترجمه داریوش مهرجویی. تهران: اسپرک، ۱۳۶۸.
- میترا، (سیروس پرهام). رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات. تهران: نیل، چاپ پنجم، ۱۳۵۲.
- مصباحی پور ایرانیان، جمشید. واقعیت اجتماعی و جهان داستان (جامعه‌شناسی هنر و ادبیات). تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- مؤمنی، باقر. ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه. تهران: شباهنگ، چاپ پنجم، ۱۳۵۷.
- ولف، جانت. تولید اجتماعی هنر. ترجمه نیره توکلی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۷.
- هاوزر، آرنولد. تاریخ اجتماعی هنر (چهار جلد). ترجمه امین مؤید. تهران: چاپخش، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- هاوزر، آرنولد. فلسفه تاریخ هنر. ترجمه محمد تقی فرامرزی. تهران: نگاه، ۱۳۶۳.
- هاوزر، آرنولد و دیگران. گستره و محدوده جامعه‌شناسی هنر و ادبیات. ترجمه فیروز شیروانلو. تهران: توس، ۱۳۵۵.